



فقه حکومتی به دنبال سرپرستی جامعه به مثابه يك «كل متغیر» است

جزء پیش‌فرض‌های فقه کنونی ما این است که جامعه، اعتباری است و صرفاً اختیار آحاد مکلفین، مخاطب خطاب شارع هستند؛ اما اگر جامعه واقعیت داشته باشد، می‌تواند در فقه، موضوع مطالعه قرار گیرد و غیر از اینکه باید فقه آحاد داشته باشیم، فقه جامعه و حکومت هم خواهیم داشت.

جزء پیش‌فرض‌های فقه کنونی ما این است که جامعه، اعتباری است و صرفاً اختیار آحاد مکلفین، مخاطب خطاب شارع هستند؛ اما اگر جامعه واقعیت داشته باشد، می‌تواند در فقه، موضوع مطالعه قرار گیرد و غیر از اینکه باید فقه آحاد داشته باشیم، فقه جامعه و حکومت هم خواهیم داشت.

به گزارش خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، هفتمین جلسه درس خارج «؛مبانی فقه حکومتی» حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری، رئیس فرهنگستان علوم اسلامی، برگزار شد که گزارش تفصیلی این جلسه با اندکی ویرایش تقدیم خوانندگان می‌شود.

مقدمه

در جلسه قبل، به رویکرد حضرت امام(ره) در تعریف فقه حکومتی اشاره شد. البته در بیانات ایشان تصریح خاصی نسبت به تعریف از فقه حکومتی وجود ندارد لذا آنچه عرض شد بر اساس مأموریت و جایگاه حکومت نسبت به فقه، در بیانات ایشان بود.

۱- نکات تکمیلی نسبت به نگاه امام (ره) در باب مأموریت حکومت

دو نکته کوتاه در تکمیل نظریه ایشان باقی مانده که به آن اشاره می‌کنیم.

۲- اقامه توحید و تربیت جمیع مراتب ظاهری و باطنی انسان

امام(ره) مأموریت حکومت را عمدتاً اقامه توحید و تربیت نفوس می‌دانند. حکومت باید سرپرستی و تعلیم نفوس را به عهده گیرد و به مقام توحید برساند. البته تربیت نفوس را صرفاً در سطح شریعت و ظاهر احکام نمی‌دانند، بلکه در تربیت نفوس می‌بایست از ظاهر احکام به باطن احکام عبور کرد. گرچه ایشان این نکته را عنایت دارند که نباید به اسم باطن، از شریعت گذر کنیم و تمسک به شریعت، ضروری است منتها این تنبه را هم می‌دهند که تربیت فقط در تقید به شریعت نیست بلکه حتماً باید به باطن شریعت هم راه پیدا کرد.

فقه حکومتی ناظر به استنباط «؛جهت» و همچنین «؛مقومات» و ارکان اصلی تحقق دهنده آن جهت است و باید بتواند نسبت آنها را با وضعیت موجود تعریف کند و «؛تناسبات» تحقق آن شیء در وضعیت موجود را هم بیان نماید

بنابراین، مأموریت حکومت این است که همه دین در جامعه محقق شود و نه فقط شریعت؛ یعنی توحید اقامه شود و اقامه توحید به تحقق تمامی مراتب ظاهری و باطنی دین در جامعه است. البته بعدها خواهیم گفت که به نظر می‌آید حضرت امام(ره) واحد این تربیت و سرپرستی را فرد می‌دانند ولی در عین حال، اقامه توحید در محدوده افراد هم صرفاً به معنای اقامه شریعت نیست بلکه به معنای اقامه جمیع مراتب دین از توحید تا ولایت و ... در انسان است. تربیت نفوس به معنی تربیت جمیع مراتب ظاهری و باطنی انسان در جهت تحقق توحید و موحد شدن انسان و عبور یافتن او از موانع به سمت وادی توحید و اخلاص است.

۳- لزوم جریان یافتن توحید در جمیع عبادات قلبیه و قالبیه

امام(ره) در کتاب «؛آداب الصلاة» بیانی دارند که نگاه ایشان به شریعت و باطن شریعت را نشان می‌دهد: «؛عمده مقصد

و مقصود انبیای عظام و تشریع شرایع و تأسیس احکام و نزول کتاب های آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع، که صاحب و مکاشف آن نور مطهر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دویینی و دوپرستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قابلیه ساری و جاری است. بلکه شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فداه - می‌فرمودند: عبادات، اجرای توحید است در ملک بدن از باطن قلب»[1]

یعنی باطن عبادات ظاهری هم، درک توحید است. انبیاء آمدند تا جمیع مراتب وجود انسان را به سمت توحید هدایت کنند و همه شرایع آنها هم ناظر به این معناست؛ یعنی سرّ توحید در همه شرایع وجود دارد. به تعبیر دیگر، ملاکی که پشتوانه احکام است درک مقام توحید است و باطن احکام، همان سیر در مقام توحید است؛ چه احکام عبادی و چه احکام معاملهای.

171#؛ بالجمله، نتیجه مطلوبه از عبادات تحصیل معارف و تمکین توحید و دیگر معارف است در قلب و این مقصد حاصل نشود مگر آنکه حظوظ قلبیه عبادات را سالک استیفاء کند، و از صورت و قالب به حقیقت و لبّ عبور نماید، و واقف نشود در دنیا و قشر که وقوف در این امور خار راه سلوک انسانیت است و کسانی که دعوت به صورت محض می‌کنند و مردم را از آداب باطنیه باز می‌دارند و گویند شریعت را جز این صورت و قشر معنی و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه انسانیتند، و از شرّ آنها باید به خدای تعالی پناه برد که نور فطرت الله را که نور معرفت و توحید و ولایت و دیگر معارف است در انسان منطفی می‌کند و حجاب‌های تقلید و جهالت و عادت و اوهام را به روی آن می‌کشند، و بندگان خدای تعالی را از عکوف به درگاه او و وصول به جمال جمیل او باز می‌دارند و سبّ طریق معارف می‌نمایند.» [2]

بنابراین از منظر حضرت امام(ره) آن دینی که باید محقق شود فقط در شریعت خلاصه نمی‌شود بلکه درک سرّ توحید است و باطن شریعت - مثل اقامه صلاه یا اقامه زکات و...- همان اسرار توحید است و ملاکی جز ملاک توحید ندارد. به عبارت دیگر، امام(ره) حکومت را هم به همین معنا متصدی تربیت انسان می‌داند؛ یعنی حکومت صرفاً متصدی تعلیم شرایع به فرد و جامعه نیست بلکه باید باطن اینها را هم محقق کند. در واقع، همینطور که از منظر حضرت امام(ره)، یک معلم و مربی باطنی نباید فقط شخص را در حد شریعت متوقف کند بلکه او را باید به باطن و اسرار شریعت هم برساند و بلکه اسرار، مهم‌تر از ظاهر هستند، حکومت هم وقتی می‌خواهد دین را در جامعه محقق کند مأموریت آن، فراتر از اقامه شریعت است و باید آن امور باطنی را هم اقامه کند.

نکته اول در باب ارکان فقه حکومتی این است که موضوع و واحد مطالعه فقه حکومتی، «؛فرد» نیست، بلکه «؛جامعه» است. همچنین موضوع فقه در این مرحله، يك «؛كل» در حال تغییر است نه يك عنوان «؛كلي»

حضرت امام(ره) در جای دیگر در باب هدف انبیاء می‌فرماید: ««تمام زحمتی که انبیاء کشیده‌اند و تمام رنج‌هایی که اولیاء خدا از بدو خلقت تا کنون کشیده‌اند و بعدها هم تا آخر خواهند کشید، مقدمه این بوده است که این موجودی که در خارج به او می‌گویند «انسان»، انسان بشود. تمام کتب آسمانی که بر انبیاء نازل شده است برای این بوده است که این موجودی که اگر سرخود باشد خطرناک‌ترین موجودات عالم است، تحت تربیت و تعلیم الهی واقع بشود و بهترین موجودات و افضل تمام خلایق بشود. نهضت‌های اسلامی، نهضت‌های توحیدی، تمام برای همین معنا بوده است. در اسلام همه امور مقدمه انسان‌سازی است»[3]

البته باید در جای خود در مبانی فقه حکومتی بحث کنیم که حضرت امام (ره) بر چه مبنایی حکومت و فقه حکومتی را طراحی می‌کند تا بر اساس آنها نگاه ایشان روشن تر شود. [4]

– سطح فقه موجود، «تعذیر و تنجیز» نسبت به احکام شریعت

براین مبنا می‌توانیم نگاهی به فقه موجود داشته باشیم و ظرفیت آن را بررسی کنیم. فقه موجود فقهی است که ناظر به افعال آزاد مکلفین در حد تعذیر و تنجیز است و ناظر به سرپرستی نیست و نمی‌خواهد افعال ولی و حاکم و سرپرست را در امر اداره، مقنن کند. در ابتدای علم اصول معمولاً وقتی آقایان می‌خواهند ضرورت و تعریف اجتهاد را بیان کنند، نخست مرز فقه را بیان می‌کنند و می‌گویند: ما می‌دانیم که خدای متعال، تکالیفی را برای ما جعل کرده و این تکالیف، در دوره غیبت امام(ع) هم وجود دارد و نتیجه مخالفت با این احکام آن است که مبتلا به عقوبت می‌شویم. به تعبیر دیگر، اینطور نیست که این احکام فقط احکام مجعول در مرتبه انشاء باشند، بلکه احکامی هستند که در حد فعلیت و مرتبه تنجز بوده و ما نسبت به آنها معاقبیم و باید کاری کنیم که از عقوبت نسبت به این احکام رها شویم. البته تشخیص این امر، عرفی و ساده نیست که همه بتوانند تکالیف الهی را به دست بیاورند و تأمین عقوبت نسبت به آن تکالیف را بفهمند؛ بلکه این کار، نیاز به اجتهاد دارد. مقصد اجتهاد کنونی این است که ما احکام معلوم بالاجمال الهی و احکام منجز را - به مقداری که تنجیز شده اند- در حد تأمین از عقوبت، انجام دهیم و در همین حد باید استنباط اتفاق بیفتد.

به تعبیری، حد فقه و اجتهاد کنونی، حد تعذیر و تنجیز است. آن هم ناظر به اعمال فرد و بیشتر ناظر به شرایع ظاهری.

- ضرورت ارتقاء فقه به لایه‌های باطنی شریعت و ورود اجتهاد به عرصه اخلاق

این فقه، دنبال باطن شرایع و سیر در مراتب توحید و مراتب علم اخلاق هم نیست و فقه استنباط در حد علم اخلاق نمی‌باشد. در کتب اخلاق بزرگان، از اول که مدل تربیت اخلاقی را ارائه می‌دهند و قوای نفس و عدالت را تعریف می‌کنند، اجتهاد در کار نیست، در مرحله ای که دستورات اخلاقی می‌دهند نیز اجتهادی عمل نکرده‌اند. [5] قواعد اصولی ما هم چارچوب فقه را در حد ثواب و عقاب و تعذیر و تنجیز نسبت به تکالیف فرد می‌بندد.

اگر بخواهیم در همین مقیاس فردی، فقه جامع داشته باشیم و فقه جامعی در حد تربیت فرد ارائه کنیم، باید علاوه بر شریعت، ناظر به درک باطن این شریعت و ناظر به سیر در مقام توحید و تربیت نفوس باشد. آن فقه باید اخلاق و عرفان را هم مقنن کند و قواعد اصولی هم باید از حد اجتهاد برای تعذیر و تنجیز فراتر رود.

حد فقه و اجتهاد کنونی، حد تعذیر و تنجیز است، آن هم ناظر به اعمال فرد و بیشتر ناظر به شرایع ظاهری. این فقه، دنبال باطن شرایع و سیر در مراتب توحید و مراتب علم اخلاق هم نیست و فقه استنباط در حد علم اخلاق نمی‌باشد

- فقه حکومتی امام (ره)، فراتر از فقه احکام و فقه تربیت

به نظر می‌آید که فقه حکومتی از منظر امام(ره) از فقه احکام و فقه تربیت هم گسترده‌تر است. یک بار از این بحث می‌کنیم که باید آحاد، سرپرستی شود و در این سرپرستی نباید به ظواهر شریعت اکتفا کرد؛ یعنی گرچه ظواهر شریعت هیچ وقت تعطیل نمی‌شود، اما در عین حال، باید تفقهی اتفاق بیفتد که فقه تربیت و پرورش انسان هم ارائه شود. اما بار دیگر از این بحث می‌کنیم که فقه ناظر به «سرپرستی» و «اقامه توحید» در جامعه چیست.

برخی از شاخصه‌های این فقه از منظر حضرت امام(ره) در جلسه گذشته مورد اشاره قرار گرفت که تکرار نمی‌کنیم. براساس نظریه ایشان، حکومت موضوعیت دارد و جایگزین ندارد و تربیت جز از طریق حکومت و سرپرستی واقع نمی‌شود. این حکومت به دنبال اقامه توحید، اقامه عدل و تربیت نفوس است در شرایط خاصی مبتنی بر غایت حکومت می‌تواند بعضی از احکام را هم تعطیل کند؛ یعنی حکومت باید مقید به اسلام بشود نه صرفاً مقید به شریعت.

۲- نکات مقدماتی در تعریف مختار از فقه حکومتی

در تعریف فقه حکومتی از نگاه مختار می‌بایست از «ارکان، دامنه و آثار» فقه حکومتی بحث کنیم و بر اساس آنها تعریف جامعی ارائه دهیم.

- موضوع فقه حکومتی: جامعه در حال تغییر

نکته اول در باب ارکان فقه حکومتی این است که موضوع و واحد مطالعه فقه حکومتی، «فرد» نیست، بلکه «جامعه» است. گاهی واحد مطالعه ما در یک علم، فرد است مثل اینکه در روان‌شناسی، راجع به فرد بحث می‌کنیم و شعب و گرایش‌های مختلف روانشناسی عمدتاً ناظر به فرد هستند و هر قدر که علم روانشناسی - که ناظر به فرد است- را توسعه دهیم، از داخل آن، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی بیرون نمی‌آید. البته ممکن است روانشناسی اجتماعی هم داشته باشیم که گرایشی از علوم اجتماعی است. به هر حال، واحد مطالعه علوم اجتماعی، جامعه است؛ مثل علم مدیریت و علم اقتصاد - به خصوص اقتصاد کلان- و مادامی که واحد مطالعه یک علم، فرد است از دل آن علوم اجتماعی بیرون نمی‌آید.

در فقه هم همین‌طور است. یک بار واحد مطالعه فقه، فرد است و رفتار آحاد جامعه در حد تعذیر و تنجیز نسبت به عقوبت را می‌بیند؛ خواه برای رفتار ظاهری آنها استنباط کند و یا همه رفتارهای ظاهری و باطنی آنها را مقنن کند. اما بار دیگر، فقه، ناظر به سرپرستی جامعه است و مراتب رشد و کمال آن را ملاحظه می‌کند.

جامعه، یک واحد به هم پیوسته‌ای است که دارای ارکان و وحدت و کثرت اجتماعی است که فرد هم در آن هست. به این معنا فرد هم

اصالت دارد و اینطور نیست که اختیارات انسان‌ها منحل در جامعه شود. به تعبیر دیگر، در عین اینکه انسان‌ها دارای اختیاراتی هستند يك وحدت اجتماعی هم دارند و این وحدت اجتماعی و این اراده مجتمع، موضوع فقه حکومتی قرار می‌گیرد.

البته در آینده - در مبانی فقه حکومتی- باید بحث کنیم که آیا جامعه، جمع کمی افراد است یا اینکه واقعیتی ورای افراد هم دارد. اگر جامعه واقعیت داشته باشد، می‌تواند در فقه، موضوع مطالعه قرار گیرد و غیر از اینکه باید فقه آحاد داشته باشیم فقه جامعه و حکومت هم خواهیم داشت که در این صورت نسبت آن با فقه ناظر به فرد هم باید تعریف شود. جزء پیش‌فرض‌های فقه کنونی ما این است که جامعه، اعتباری است و صرفاً اختیار آحاد مکلفین، مخاطب خطاب شارع هستند اما در فقه حکومتی، جامعه و حکومت، مکلف خطاب شارع است.[6]

نکته دیگر در موضوع فقه حکومتی این است که این جامعه که اصیل است، متغیر است و ثابت و ایستا نیست؛ یعنی اینطور نیست که بخواهیم برای وضعیت ثابت جامعه، قانون جعل کنیم. جامعه مثل انسانی است که رشد می‌کند و از مرحله کودکی به بلوغ و کمال و مراحل بعدی می‌رسد. مثل نفسی است که تربیت می‌شود و از مراتب اولیه رشد به مرتبه کمال می‌رسد و به يك موحد کامل تبدیل می‌شود. همان گونه که يك مربی، انسان در حال رشد را تربیت می‌کند و برای هر مرتبه از رشد او و با لحاظ شرایط و وضعیت او تکالیف و دستورات خاصی می‌دهد و به يك گونه خاصی او را سرپرستی می‌کند، حکومت هم همین گونه است؛ یعنی موضوع تصرف حکومت، جامعه در حال تغییر است و فقه حکومتی هم باید ناظر به جامعه در حال تغییر باشد.

امام (ره) مأموریت حکومت را عمدتاً اقامه توحید و تربیت نفوس می‌دانند. البته تربیت نفوس را صرفاً در سطح شریعت و ظاهر احکام نمی‌دانند، بلکه در تربیت نفوس می‌بایست از ظاهر احکام به باطن احکام عبور کرد. گرچه ایشان این نکته را عنایت دارند که نباید به اسم باطن، از شریعت گذر کنیم و تمسک به شریعت، ضروری است

– فقه حکومتی به دنبال سرپرستی کل متغیر در سه سطح «جهت‌گیری، مقومات و تناسبات» اجتماعی

هنگامی که از فقه حکومتی می‌خواهیم تعریف ارائه دهیم و تبیین کنیم که چه فقهی باید بر جامعه حاکم شود، باید ارکان جامعه را موضوع دقت قرار دهیم تا بتوانیم بگوییم که يك جامعه چگونه دینی و اسلامی می‌شود. اگر حکومت دینی ناظر به تحقق اسلام در جامعه باشد -که اعم از فقه است- پس فقه حکومتی از این بحث می‌کند که از نظر اسلام، جامعه چگونه باید ساخته شود. کما اینکه در فقه جامع دین، آنجا که واحد مطالعه ما، فرد است می‌گوییم که چگونه از نظر اسلام يك فرد باید تربیت شود و آیا علاوه بر عمل به شریعت، باید تهذیب باطنی هم داشته باشد یا خیر، در جامعه هم همین طور است.

جامعه در حال تغییر، دارای ابعادی است که همه ابعاد آن باید مورد توجه حکومت قرار گیرد. مثلاً جامعه، دارای حرکت روحی و جهت‌گیری فکری و فرهنگی است. حکومت باید جهت‌گیری جامعه [مثل تحقق توحید و عدالت] را کنترل، تثبیت و تشدید کند. همچنین، در جامعه در حال تغییر، مقومات و ارکانی وجود دارد و اینطور نیست که تحقق توحید یا عدالت در جامعه به هر کیفیتی واقع شود. مثلاً تا نفی مالکیت خصوصی و... اتفاق نیفتد، عدالت اقتصادی سوسیالیستی محقق نمی‌شود. در عدالت اقتصادی مکتب سرمایه‌داری و عدالت اقتصادی مورد نظر اسلام هم ارکان دیگری وجود دارد که جز با تحقق آن ارکان، اهداف آن مکاتب محقق نمی‌شود.

بنابراین فقه حکومتی که می‌خواهد جامعه را هدایت کند، باید «جهت‌گیری» جامعه را اصلاح نماید و به سمت غایاتی که اسلام معین کرده برود و نیز، «مقومات» و ارکان محقق‌کننده آن غایات را به دست آورد. یعنی وقتی می‌خواهیم بدانیم حکومت چه باید کند تا عدالت محقق شود باید ببینیم که از منظر اسلام، ارکان عدالت چیست. تا وقتی ارکان عدالت را از منظر اسلام استنباط نکنیم و به سمت تحقق آن ارکان عدالت در جامعه نرویم، فقه حکومتی را به دست نیاورده‌ایم.

علاوه بر این، وقتی این ارکان شناسایی شد، تحقق و جاری شدن این ارکان در جامعه، در شرایط مختلف فرق می‌کند؛ لذا باید متناسب با شرایط مختلف تطبیق و برنامه‌ریزی کنیم. به عنوان مثال، اگر برای سلامت انسان در علوم وابسته به خودش مطالعه می‌کنیم و می‌خواهیم سلامتی و بهداشت را محقق کنیم و آدم سالمی داشته باشیم، در این کار، يك جهت وجود دارد که بر اساس آن می‌گوییم که اگر فرد به فلان نقطه اعتدال برسد سلامتی جسمانی یا روانی خواهد داشت. سپس می‌گوییم برای رسیدن به این نقطه اعتدال، ارکانی باید محقق شود. مثلاً در طبیعت قدیم که اخلاط اربعه را مطرح می‌کنند، می‌گویند باید نسبت خاصی بین اینها برقرار شود و اگر این نسبت برقرار شد تعادل محقق می‌شود. حال سؤال این است که آیا این مرحله، برای سلامت انسان کافی است یا اینکه باید فاصله وضعیت موجود را با وضعیت مطلوب نیز بسنجیم و براساس قواعدی - برای اینکه از وضعیت موجود به سمت مطلوب ببریم-

تصرفاتی انجام دهیم؟ این علم، ناظر به شرایط متغیر است که بر اساس آن وضعیت مطلوب و موجود را شناسایی کرده سپس کیفیت رسیدن موجود به مطلوب را که باید از نقطه خاصی شروع شود و معادله خاصی دارد بدست می‌دهد و برای هر مرحله و برهه زمانی نسخه خاصی ارائه می‌دهد که بعد از عمل به یک نسخه که وضعیت بهبود می‌یابد باید نسخه را عوض کنیم.

از این نگاه، اگر می‌گوییم که جامعه باید به سوی توحید و... حرکت کند این اهداف، یک ارکان و مقوماتی دارد و تا این ارکان و مقومات محقق نشوند آن اهداف محقق نمی‌شود. بعد از آن باید وضعیت موجود را بسنجیم و بتوان گفت که چه تصرفاتی در این جامعه باید انجام گیرد تا جامعه از وضعیت «الف» به سمت وضعیت «ب» حرکت کند. به تعبیر دیگر، باید تناسبات تحقق آن هدف و مقومات و ارکان آن را در شرایط کنونی به دست آورد. این تناسبات هم اعم از تناسبات کیفی و کمی است؛ یعنی باید بگوییم که با چه کمیتی، چه تغییراتی ایجاد کن تا از وضعیت «الف» به وضعیت «ب» حرکت کنیم.

فقه اجتماعی و حکومتی حتماً ناظر به استنباط جهت و ارکان اصلی تحقق‌دهنده آن جهت است و باید بتواند نسبت آنها را با وضعیت موجود تعریف کند و تناسبات تحقق آن شیء در وضعیت موجود را هم بیان نماید. اگر جهت جامعه پرستش خدای متعال است، بر اساس فقه حکومتی باید بگوییم که پرستش خدای متعال رشد کرده است یا خیر، و مقومات و تناسبات تحقق آن هدف و آن جهت اسلامی در وضعیت موجود چیست؟ و...

اساساً آن چیزی که مسئله اصلی ماست این است که امروزه غربی‌ها جامعه را به عنوان یک کل متغیر می‌بینند و آن را بدون اتکاء به آموزه‌های ادیان الهی مدیریت می‌کنند؛ یعنی در این کل متغیر تصرف می‌کنند و آن را به سمت مورد نظر خودشان می‌کشاند؛ درست شبیه آنچه که در طب و روان‌شناسی وجود دارد. [در مقابل ما هم باید در جامعه تصرف کنیم و آن را به سمت مورد نظر هدایت کنیم]. اگر موضوع فقه حکومتی، یک کل در حال تغییر است باید [از منظر فقهی و در مقام استنباط] بگوییم که اولاً جهت و هدف حرکت جامعه چیست؟ ثانیاً، ارکان و مقومات تحقق‌دهنده آن هدف مطلوب اسلامی چیست؟ و ثالثاً، وضعیت موجود این کل متغیر چه می‌باشد و با چه کیفیتی می‌بایست به وضعیت مطلوب رسید؟ در این صورت می‌بایست بتوانیم شاخصه‌های تصرف در کل را به دست آوریم تا با تصرف در نسبت میان آنها، این شاخصه‌ها را کنترل کرده و کل را به سمت نقطه مطلوب هدایت نماییم و همچنین از طریق این شاخصه‌ها مشخص شود که در هر وضعیت چه فاصله‌ای با وضعیت مطلوب داریم.

موضوع فقه در این مرحله، یک «کل» در حال تغییر است نه یک عنوان «کلی». یک بار، موضوع را یک کلی می‌بینیم و می‌گوییم: «الخمر نجس»؛ این کلی در خارج محقق و فعلی می‌شود و اگر حاصل شود منجز خواهد بود. نوع دیگر حکم این است که یک کل متغیر وجود دارد که ما می‌خواهیم این کل را به گونه‌ای تغییر دهیم که وضعیت دوم این کل، به وضعیت مطلوب ما نزدیک‌تر باشد؛ یعنی می‌خواهیم آن را به سمت مطلوب حرکت دهیم. فقه حکومت، فقه تصرف در کل و فقه مدیریت و سرپرستی آن به سمت مطلوب است. این فرایند، شبیه تربیت انسانی در واحد فرد است؛ انسان موجودی است که قوای متکثری مانند حس، عقل، فکر و خیال و... دارد، اما در عین حال، یک موجود به هم پیوسته است.

برای تربیت این انسان می‌بایست همه قوای او را تربیت نماییم و ابتدا نقطه مطلوب را مشخص کنیم. مطلوب این است که این انسان به مقام توحید برسد. حال باید بحث کرد که خیال، عاقله، روح، حواس و... او هر یک در چه وضعیتی باشد تا به مقام توحید نزدیک‌تر باشد. در مرحله بعد می‌گوییم که ارکان و قوای این انسان برای اینکه به آن نقطه برسد باید در چه نسبتی از تعادل قرار گیرند. این انسان که در وادی توحید حرکت می‌کند و مرتباً در حال تغییر است دائماً باید نسخه‌اش نیز تغییر کند و نباید نسخه ثابت برای او داد. در این برنامه، ممکن است عناصر مشترکی مثل نماز، روزه، اجتناب از محرمات و... هم داشته باشیم ولی در عین حال منظومه دستورات این انسان در حال تغییر، در حال تغییر است و نمی‌شود گفت که تکلیف او در وضعیت اول برابر با تکلیفش در وضعیت دوم است؛ «حسنات الابرار سیئات المقربین».

بنابراین، همانگونه که وقتی می‌خواهیم یک انسان به هم پیوسته و در حال تغییر را از وضعیت «الف» به وضعیت «ب» ببریم فقهی می‌خواهیم که فقه سرپرستی کل قوای به هم پیوسته این فرد است و فرضاً می‌خواهد قوه عاقله او را بر خیال و وهم و غضب و شهوت حاکم سازد و قوای او را به سمت نقطه تعادل ببرد و لذا هر روز یک نسخه برای او می‌دهد و... در فقه حکومتی هم کل متغیر (نه کلی) موضوع تصرف قرار می‌گیرد. این کل متغیر دارای ارکانی است که با هم یک نسبت‌هایی دارند و این نسبت‌ها دائماً در حال تغییرند و ما باید نسبت‌های آن را بهینه و اصلاح کنیم تا آرام آرام به آن نقطه مطلوب برسیم.

براساس مباحث گفته شده مهمترین بحثی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که موضوع فقه حکومتی چیست، یعنی فقه حکومتی در چه چیزی می‌خواهد تصرف کند تا در مرحله بعد بتوان گفت کیفیت تفقه در آن چگونه است. فقه حکومتی نمی‌خواهد احکام موضوعات کلی منفصل مثل ربا، اجاره، و... را بیان کند، بلکه جامعه‌ای است که وحدت دارد و دارای الگوی خوراک و پوشاک و مصرف و مسکن و اخلاق و فرهنگ است و ما با فقه می‌خواهیم الگوهای رفتاری، اخلاقی و فرهنگ چنین جامعه‌ای را تغییر دهیم و به توحید نزدیک‌تر کنیم. البته نباید منکر شد که حتی اگر بخواهیم در کل متغیر هم تصرف کنیم در جاهایی باید موضوعات را ببینیم و در

نهایت احکام موضوعات را صادر کنیم اما احکام موضوعات باید ناظر به کل متغیر باشد. ادامه بحث در جلسه آینده تقدیم خواهد شد. [7]

پی نوشت:

1- آداب الصلاه، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

2- همان.

3- صحیفه نور، جلد ۱۳، صفحه ۵۲.

4- از جمله مباحثی که در مبانی فقه حکومتی باید مورد بحث قرار گیرد این قبیل از فرمایشات امام (ره) است: «تمام انبیا معلم ها هستند و تمام بشر دانشجو. انبیا مکتبی دارند که در آن مکتب می‌خواهند این موجود دوپایی که بدترین موجودات است و اگر رها بشود خطرناکترین موجودات عالم است، این را به راه مستقیم، به صراط مستقیم هدایت کنند و اجرای این امر را هم خودشان متکفلند... همین معناست که يك جامعه‌ای پیدا بشود که همه متوجه به خدای - تبارك و تعالی - باشند و همه در راه او. اگر همه در راه او شد، اقتصاد هم الهی می‌شود، فرهنگ هم الهی می‌شود، ارتش هم الهی می‌شود، ژاندارمری هم الهی می‌شود، دانشجو و معلم هم الهی می‌شوند. خداست و طاغوت، همین دو، غیر از این نیست. یا راه خداست و یا راه طاغوت. راه خدا راهی است که انسان را در تمام ابعادی که دارد - در بُعد عقلانی، در بُعد متوسط که بُعد خیالی است و در بُعد منتزل که بعد عمل است - این ابعاد را هدایت بکند به آن راهی که باید باشد. اگر این‌ها از همان راه مستقیم رفتند، اینها الهی هستند. راه، راه خداست و هر کس از این راه برود، الهی است تا آن وقتی که همه چیز انسان، همه اعمال انسان، همه حرکات انسان، همه تخیلات انسان، همه تعلقات انسان، الهی بشود. یا این راه است یا راه چپ و راست، که برخلاف راه مستقیم است، که هر يك از اینها انحراف است و به سوی طاغوت است. الله ولیّ الذین آمنوا یُخرجهم من الظلمات الى النور. ظلمات، تمام عالم که توجه به خدا ندارد و نور، نور مطلق حق تعالی که باید همه عالم متوجه به او باشد. والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت. همین دو راه است: یا ایمان است و اسلام است و توجه به مکتب الهی [که] ولیّ این امر خداست و خدا مؤمنین را اگر در این راه افتاده‌اند، هدایت می‌کند و تمام ابعاد انسانی را الهی می‌کند و یا کفر است و برخلاف توحید است، چه در طرف راست و چه در طرف چپ. طاغوت است و منتهی الیه آن جهنم. در دنیا هم همه فسادها و همه جنگ‌هایی که در عالم تحقق پیدا می‌کند به دست ابرقدرت‌ها، همه جنگ‌های شیطانی و طاغوتی است. در جنگ‌ها هم جنگ طاغوتی هست و جنگ توحیدی. جنگ‌هایی که پیغمبرها می‌کردند، اولیا می‌کردند، مؤمنین می‌کردند برای این بود که اشخاص سرکش را از آن سرکشی‌ها برگردانند و تأدیب کنند. این جنگ، جنگ الهی است و آن جنگ‌هایی که برای احراز مقام است، برای به دست آوردن قدرت است، برای تحمیل بر جامعه‌هاست، برای جنایتکاری این ابر قدرت‌هاست یا هر قدرتی، این جنگ‌ها جنگ‌های ابلیسی است و جنگ‌های طاغوت است. عالم از این دو حال خارج نیست. هر حرکتی که از انسان صادر بشود، چه حرکت‌های قلبی و چه حرکت‌های روحی و چه حرکت‌های جوارحی، از این دوحد خارج نیست: یا به طرف صراط مستقیم و الله است و یا طاغوتی است؛ منحرف یا به طرف چپ یا به طرف راست. إهدنا الصراط المستقیم. صراط مستقیم يك سرش اینجاست و يك سرش به آن طرف عالم؛ به مبدأ نور: صراط الذین انعمت علیهم، به آمدن تعلیمات انبیا. انعام کرده خدا بر ما که ما را هدایت کند به این راهی که راه الله است و موجب این می‌شود که تمام عالم به سعادت برسند و با آرامش و با تربیت صحیح، در این عالم زندگی کنند و تمام جهاتی که در این عالم هست برگردانند به همان جهت توحیدی الهی و سایر حرکتها، چه حرکت‌های قلبی باشد و چه حرکت‌های خیالی باشد و چه حرکت‌های جوارحی باشد، برخلاف این مسیر که باشد، همه طاغوتی است. همین دو راه بیشتر نیست: یا طاغوت و یا الله. شما معلمین و شما دانشجویان از همین راهی که انبیا تعیین کرده‌اند، راه را طی کنید. همین راه خداست؛ همین راهی که انبیا و اولیای خدا پیش پای بشر گذاشتند، این راه خداست و ما همه باید از همین راه حرکت کنیم. کسانی که دعوت بر غیر این راه بکنند طاغوتند و کسانی که مردم را برخلاف مسیر طبیعی خودشان و مسیری که فطرت آنها متوجه به اوست راهنمایی کنند، ضلالت است. من امیدوارم که معلمین در هر جا هستند، خواهران و برادران معلم، خواهران و برادران عالم، خودشان را دانشجو بدانند و معلم. معلم آنها را به راه راست هدایت انبیا دعوت کند و آنها هم به راه راست هدایت انبیا سفر کنند». (صحیفه نور، ج ۱۳، صص ۵۴-۵۲)

5- البته قبول داریم که گاهی علمایی ربانی ای در طول تاریخ، تربیت بعضی از نفوس را به عهده می‌گرفتند و متناسب با وضعیت نفوس نسخه می‌دادند و سرپرستی می‌کردند تا آنها را به مقام رشد برسانند و صرفاً دستورات کلی نمی‌دادند؛ یعنی بعد از آماده شدن نفوس، دستور خاص می‌دادند و غیر از دستور، نظارت و تصرف خاص و تشویق و توبیخ می‌کردند. اما این دستورات مبتنی بر يك تفقه اجتهادی واقع نشده است و غیر از فقه سرپرستی در محدوده فرد می‌باشد.

6- البته اینکه می‌گوییم جامعه، حقیقت دارد نمی‌خواهیم بگوییم که جامعه از منظر ارسطویی دارای يك وحدت است؛ چون در نگاه ارسطویی هرگاه بخواهیم امر حقیقی داشته باشیم، باید يك صورت نوعیه پیدا شود. بر این اساس، گاهی خیال می‌شود که اگر جامعه بخواهد اصالت داشته باشد باید يك صورت نوعیه داشته باشد و این صورت نوعیه، يك وحدت حقیقی بسیط داشته و آحاد جامعه در آن منحل شوند؛ به طوری که آحاد جامعه به عنوان ماده برای صورت به حساب بیاید. حرف ما این نیست. این جزء مباحثی است که باید در مبانی فقه حکومت مورد بحث قرار گیرد. طبیعی است که اگر واقعا معتقد شدیم که جامعه، امر واقعی نیست حتماً تصرفات حکومت ناظر به آحاد افراد خواهد بود و کاری به جامعه نخواهیم داشت اما به نظر ما می‌آید که جامعه، مرتبه‌ای از واقعیت را دارد و آن منزلت از واقعیت هم به معنای این نیست که يك صورت نوعیه جدید و روح جدیدی به نام جامعه پیدا شود و او مکلف به خطابات اجتماعی باشد.

7- این مطلب مهم را هم باید در آینده بحث کنیم که اگر می‌خواهیم برای حکومت دستورالعمل بدهیم به هیچ وجه نمی‌توانیم فقه حکومتی را فقط در فقه احکام منحصر کنیم. در ارائه احکام تناسبات، حتماً باید «#عرفان حکومتی، حکمت حکومتی و فقه حکومتی» با هم باشند که واحد مطالعه همه آنها سرپرستی جامعه است. این فقه دین و نظام استنباط است. فقه دین سه قسمت دارد: «#احکام توصیفی، احکام تکلیفی و احکام ارزشی». ما نمی‌توانیم حکومت را فقط با فقه، دینی کنیم. دینی شدن حکومت قبل از اینکه با فقه باشد با عرفان و کلام مستنبط از دین است. تا عرفان اجتماعی دینی و کلام اجتماعی دینی ارتقاء پیدا نکند حکومت دینی واقع نخواهد شد. حکومت دینی حکومتی است مبتنی بر عرفان، کلام و فقه، نه صرفاً مبتنی بر فقه. البته همچنان که بالاتر از فقه يك نظام شامل (نظام استنباط) وجود دارد که عرفان، کلام و فقه را در بر می‌گیرد، همچنین نظام شامل‌تری هم وجود دارد که «#نظام استنباط، نظام کارشناسی و نظام برنامه ریزی» را پوشش می‌دهد.